



کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران

بخش دیجیتال

نام کتاب: سرور السهم

مؤلف: علامه مجلسی

شماره کتاب: ۲۲۵۱

اندازه: ۱۶×۱۰

تاریخ تصویربرداری: آبان ۱۳۸۹

1701

کتابخانه
۱۳۲۸

۲۲۵۱

۵۵

این مکتوب در روز غدیر شریف در شهر لاهور در ماه رمضان سنه ۱۰۲۰
 لایم در شهر شریف در شهر لاهور در شهر لاهور در شهر لاهور
 فصل جنات و لذت نامت از المومنین و یوسف
 در مکتوب العزیز المومنین الشیخ الفاضل علی بن طالب
 علی الطلحات و السلام و بعد از سر طبع در روز غدیر
 مکتوب در شهر شریف در شهر لاهور در شهر لاهور
 لاهور در شهر شریف در شهر لاهور در شهر لاهور
 ان شاء الله مع الایمان و الاخریه و بعد از سر طبع در شهر لاهور
 و ان شاء الله مع الایمان و الاخریه و بعد از سر طبع در شهر لاهور
 مرتب بر کتب معتبره از شهر شریف در شهر لاهور
 مکتوب این مکتوب در شهر شریف در شهر لاهور
 محتاج است در شهر شریف در شهر لاهور
 این

ان الله

مکتوب این مکتوب در شهر شریف در شهر لاهور
 فصل جنات و لذت نامت از المومنین و یوسف
 در مکتوب العزیز المومنین الشیخ الفاضل علی بن طالب
 علی الطلحات و السلام و بعد از سر طبع در روز غدیر
 مکتوب در شهر شریف در شهر لاهور در شهر لاهور
 لاهور در شهر شریف در شهر لاهور در شهر لاهور
 ان شاء الله مع الایمان و الاخریه و بعد از سر طبع در شهر لاهور
 و ان شاء الله مع الایمان و الاخریه و بعد از سر طبع در شهر لاهور
 مرتب بر کتب معتبره از شهر شریف در شهر لاهور
 مکتوب این مکتوب در شهر شریف در شهر لاهور
 محتاج است در شهر شریف در شهر لاهور
 این

و نم در صفت ایشان و نیز بر حسب آنکه خبر دادند از محمد بن
عبدالله بن ابراهیم از عبد الله بن ابراهیم بن عبد الله بن ابراهیم
بن جعفر بن زین العابدین گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله
این را شنیدم
این را شنیدم از شما از خداوند و در هر یک از شما
خداوند شنیده است برای حق و حقیقت شنیده است
است مقصود و معنی این سخن جمع شنیده است
در قیامت و محمد بن ابراهیم شنیده است ایشان است در
قیامت شنیده است و حضرت ابراهیم شنیده است ایشان است
از صراط و در بر عیالات و کثرت دهنده ایشان است
از موافقت خیر و خطرات در آید و عثمان ایشان است
بنا بر این سخن ایشان است در شنیده همه است بهای
این سخن شنیده عیوب و نقایص هر یک از شما است در عرصه

در اتم و نکر

قیامت و در آن است بحال هر یک از ایشان و حسن
و بیعی نموده شنیده و شنیده ایشان است آنچه و آنچه خواهند
از رحمت الهی و انعم و رحمت خلاق از صفت آب
دهنده نموده است بلاء و رحمت الله بنی عنه علیه
بریده قال گفت خداوند شنیده است این را طلب
فقال شنیده است در هر یک از شما و شنیده است این را طلب
فقال شنیده است از الله و شنیده است این را طلب
سخن من الفرات گفت این را شنیده است
الفقه فقهی و شنیده است از محمد بن ابراهیم و در هر یک از شما
از ابوبکر هر یک از شما شنیده است از هر یک از شما
سخن و گاه از هر یک از شما شنیده است این را طلب
آیا شنیده است این را شنیده است این را طلب

در آستان مشهور است از نام مخ چون رسیدیم باستان چنان
بسر نظر کردم بجانب ملک الموت عیسی هم این گفت
یا محمد چه سینه عیسی این است لب لقمه بود در دهانت از
کی پیشتر عیسی این است لب لقمه یا محمد یا محمد حقیر
الله تبارک و تعالی مرا انداختن منم روح از دهان من است
خو غیر از تو و عیسی این است لب لقمه تحقق خداوند
ققن میگرد از روح شاد بدست قدرت برین سرشود
استانها را رسیدیم مخ عیسی این است لب لقمه و دیدم او
استاده در زیر عرش بود و کابل کشیده بود با عیسی سرشود
بر من این گفت مولود من یا محمد که است لب لقمه بحرف زاده
شاد بود و عیسی سرشود لقمه عیسی این است لب لقمه
گفت مولود من یا محمد که است لب لقمه عیسی این است لب لقمه

عیسی این است لب لقمه

و من مع کتب در دهان محمد رحمن را آورده است از خداوند
بصورت عیسی این است لب لقمه عیسی هم این گفت
برو عیسی این است لب لقمه یا محمد که است لب لقمه عیسی این است لب لقمه
بر لب لقمه است عیسی این است لب لقمه یا محمد که است لب لقمه عیسی این است لب لقمه
مراد از انصاف کلام در زیر کلام مولود من لب لقمه یا محمد که است لب لقمه
و نظیر نظیر ملک عیسی را پیش از سرشود عیسی خاص و عیسی
ظاهر سرشود و تسبیح از خواص عیسی و جبب بالذات
است لب لقمه است لب لقمه است لب لقمه است لب لقمه است لب لقمه
مولود من یا محمد که است لب لقمه عیسی این است لب لقمه عیسی این است لب لقمه
و من است لب لقمه عیسی این است لب لقمه عیسی این است لب لقمه عیسی این است لب لقمه
عیسی این است لب لقمه عیسی این است لب لقمه عیسی این است لب لقمه عیسی این است لب لقمه
عیسی این است لب لقمه عیسی این است لب لقمه عیسی این است لب لقمه عیسی این است لب لقمه

فلما كثر احد الاسراة امير المؤمنين ع اس اسطاب
 ولما عين الاسراة امير المؤمنين ع الله ع مع محمد بن
 وداك قوله تعالى وقد هم اسم من اولاد
 قد انك الى واثق بار الله تعني براه امير المؤمنين ع
 قال مكتوب لا الله الا الله محمد رسول الله ع واني الله
 امير المؤمنين ع اس اسطاب وهو ركن الله ع محمد بن
 بنم بنك روئت الا بعد خبره كلف شديدا
 از ركنه خداه معر مودتة رور قات انكار
 شوا ام كنز رور وكره فرشته شسته بر سر طوق
 مكره واحد سرار محو قتي از صراط سرانكه دانسته شمع بها
 از امير المؤمنين ع كنه تشن از صراط وهر كه باشد او را
 براه از امير المؤمنين ع بن اسطاب سلام شمس من الله اورا

باب اول

برهنه در اشتر خرخ ورمو اس است از قول الله تعالى
 عز وجل فقد هم انهم سئلون لغير قدر يدعيان كرا
 مستحق اين سئلون كرا شمر كرا يدعيان كرا
 معبر امير المؤمنين ع اس اسطاب وادله را وادله
 الله عليم معين استبدال سر مودتة شرا بن براه جواد
 از ركنه است پس از بعد كبره ع نفهم بدو درم فدا شرا
 بار الله ع مكره سر از براه امير المؤمنين ع علفه سلام
 در مودتة علفه است در آن رقم شرا لا الله الا الله
 محمد رسول الله ع ولى الله امير المؤمنين ع اس اسطاب
 وهو ركن الله ع كنه تشن از صراط سرانكه دانسته شمع بها
 قال كنه تشن از صراط سرانكه دانسته شمع بها
 يدعى واحد امير المؤمنين ع بن اسطاب سلام شمس من الله اورا

وَمَقَامُهُ عِندَ اللَّهِ الْبَرُّ الْأَوْحَى أَحَبُّ عَيْنًا فَقَدْ حَبَسَ
وَمَحَبَّةُ رِضْوَانِهِ كَمَا فَاهُ بِالْحَنَّةِ الْأَوْحَى أَحَبُّ عَيْنًا فَتَقَرَّبَ
لَهُ الْمَلَكُ وَفَتَحَتْ لَهُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ بِمَقَرِّهِ فِي آسَافَاتِ شَارِ
بَعْرَابِ الدَّارِ أَحَبُّ عَيْنًا لَا مَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا حَزَنُهَا
مِنْ الْكَرْبِ وَالْمَلِكُ مِنْ غُرَّةِ شَجَرَةِ طُوبَى وَرَسُولُهُ مِنَ الْجَنَّةِ الْأَوْحَى
أَحَبُّ عَيْنًا يَهْدِي إِلَى عِلْمِ كَرَامَاتِ الْمُرْتَدِّ وَجَعَدَ قَرْنَهُ رُفْقَةً
مِنْ رِافِقِ الْجَنَّةِ الْأَوْحَى أَحَبُّ عَيْنًا أَعْطَاهُ اللَّهُ فِي الْجَنَّةِ كَقَدْرِ
تَعَرُّفِهِ بِهِ فِي دُنْيَاهُ فِي الْجَنَّةِ الْأَوْحَى أَغْرَقَ عَيْنًا وَجَبَّ بَعْدَ
الْمَلِكِ الْمُرْتَدِّ إِلَى الْأَسْيَابِ وَرَفَعَ مِنْهُ أَهْوَالُ
مَنْزِلِهِ وَتَرَكُوهُ وَفَتَحَتْ لَهُ سَبْعِينَ عَامًا وَفَضْلُ وَجْهِهِ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْأَوْحَى أَحَبُّ عَيْنًا أَطْعَمَهُ اللَّهُ فِي ظِلِّ الْعَرْشِ مَعَ
الصُّدُوقِينَ وَاشْتَرَدُّوا وَبُشِّرَ الْجَنَّةِ وَأَمَنَهُ مِنَ الْقَرَعِ الْبَرِّ

أَهْوَالُ الْفَقْرِ

وَأَهْوَالُ الْفَقْرِ الْأَوْحَى أَحَبُّ عَيْنًا نَقَلَ اللَّهُ مِنْهُ حَسَنَاتِهِ
وَلَا كَانَ فِي الْجَنَّةِ رَفَقَ غُرَّةِ شَجَرَةِ الْبَرِّ الْأَوْحَى أَحَبُّ
عَيْنًا أَتَتْهُ اللَّهُ الْحِكْمَةُ فِي قَبْرِ دَاخِرِ أَعْيَانِ الْعَصْرَاتِ
وَفَتَحَ اللَّهُ لَهُ أَبْوَابَ الرَّحْمَةِ الْأَوْحَى أَحَبُّ عَيْنًا نَادَاهُ مَلِكُ
بَحْتِ الْعَرْشِ أَنْ يَأْتِيَ اللَّهُ أَشَدَّ نَفْسِ الْعَهْرِ فَقَدْ فُتِحَ لَهُ
الدَّرَكُ كُلُّهُ الْأَوْحَى أَحَبُّ عَيْنًا جَاوَزَ الْقِيَامَ وَوَجَّهَ كَمَا الْقِيَامُ
الْأَوْحَى أَحَبُّ عَيْنًا رَفَعَ رُفْقَةً تَحْتَ الْأَمْرِ وَدَانَتْ
صِدْقُ الْوَالِدِ أَحَبُّ عَيْنًا مَرَعَ الطَّرَافَ كَالرَّقِ إِلَى طَلْقِ
وَلَمْ يَرْصُدْهُ الْمُرْدَرُّ الْأَوْحَى أَحَبُّ عَيْنًا كَتَبَ لَهُ لَبَّائِي
مِنْ أَتَى وَبَرَادَةٌ فِي الْفَقْرِ وَجَاوَزَ عَنِ الْقَطْرِ دَانًا
مِنْ الْغَدْرِ الْأَوْحَى أَحَبُّ عَيْنًا لَا يَسْتَعْرِضُ دِيَارِي وَلَا
نَصِيبَ لُزْمَانٍ وَفِيهِ لَهُ أَوْفَرُ الْجَنَّةِ بَغِيرَ حَبِ

باشد شب چهاره کاه باشد هر که هست و الهو غیر اینک از حدت
بر سر و نایج کرامت را دوست ندارد و افعیت قوت کاه
باشد هر که هست و الهو غیر اینک از حدت بر سر و نایج کرامت
چند و نه پس در از کشتن از صراط را کاه باشد هر که
هست و الهو غیر اینک از حدت بر سر و نایج کرامت
استعد من از شتر جنم و تخمین نویسد از برادر از برادر از
و نویسد از برادر از جوار از برادر کشتن از صراط و نویسد از برادر
نار لال و الهو از عذاب کاه باشد هر که هست و الهو
ع را انگار کرده شود برادر و برادر در پاره داشته شود برادر
بیرانی و گفته شود او را در امر و در هفت پی کاه باشد
هر که هست و الهو غیر اینک از حدت بر سر و نایج کرامت
کاه باشد هر که هست و الهو غیر اینک از حدت بر سر و نایج کرامت

نعم در دشمنان

کنند با در دشمنان در یارت کنند و الهو از حدت بر سر و نایج کرامت
و برادر و شوار بر سر و نایج کرامت داشته بنم در زار کاه باشد
هر که هست و الهو غیر اینک از حدت بر سر و نایج کرامت
ال کاه هر که هست و الهو غیر اینک از حدت بر سر و نایج کرامت
هر که هست و الهو غیر اینک از حدت بر سر و نایج کرامت
و کاه در باب ایمن و دولا از سطوق اینک است تریف
کاه شمس و سطوق است و روشن و هر که هست و الهو
و در سر و نایج کرامت و در سر و نایج کرامت و در سر و نایج کرامت
از عقبات عقاب و الهو غیر اینک از حدت بر سر و نایج کرامت
بر کشت رب العالمی و نبوت خاتم النبیین محمد است
و در حجت و دلات آن سلطان و دلات آن در سر و نایج کرامت
و الهو غیر اینک از حدت بر سر و نایج کرامت

در این سیم او را فرموده آن مع این اسط لب است بر روی
 و از هر دو میان و برادر رکن خدا را عالمی و صنف خدا
 بر جمع مردمان هر که هست دارد و جنگ در زند بمان
 کثر قطع و شکست و جدا شدن نباشد از این بهر جنگ
 در زند محبت و دلالت مع این اسط لب پس بر شکسته
 محبت او محبت مع و فرمان برادر او فرمان برادر است
 ایامه مردمان هر که هست و او در بند است محبت خدا
 را بعد از این پس باید که بشناسد مع این اسط لب و آنچه مع
 از در سیم از برای این شد فرمان عظیم فرستاد بخواست جابه
 این عید از انصار و گفت با رکن که چند است عدد آن
 تا آن عیدم است پس آنحضرت فرموده ارجا بر بند
 از اسد من تمام و حکم آن محبت کند و آنکه ترا بمان عدد

۷۱۱
 این جزو کتب است

الهی عدد و ماه است

ماه است و این ماهی نوادگان از ده است و سکن است
 در آن کتب خدا سر فرستاد و در آن کتب خدا
 از روح محفوظ است و عدد آن است در چشمی است و روان
 در بر سر این عماران و قسری در جنگ عصاره خود پس
 شد از شک و از ده چشمه و عدد آن است در عدد نغری
 از این است و آن از ده است چنانکه میفرماید و لقد افقنا
 بین قسری از این و بعد از این است و نغری نغری از این
 در و از شک و بعد از خود است و عدد و همان فرستاد
 در انجمن از جمله این است از ده است و کتب محبت برای
 این در و عدد این است که داشت که از این و در این
 و بعد از این ارجا بر بند و این از ده است و کتب
 بعد از رکن خدا است و آنکه است و نغری نغری از این

و فرمایند عباد اگر چه فرمایند مرا و گویند خودم بحق عزت
 خودم و دافعه کنم در آتش جهنم اگر کسی نافرمانی کند عذر اگر چه هست
 کند مرا پس بنا بر این بر خیز از نفقت و بیگانه شدن مبدین
 و می گفت آن سلطان چنین دانک حق آن بتواضع
 و دین را قهر و خاطر حدیثه و گنونا خاطر حق اندیشه
 غمزه اند و در مقام ایند و در ازل سقند از نام و در اول
 طین او که مولا سر فاضل چنانند در آینه بقی و از نعم
 نعم محروم و در زادی و بیچشم مقیم خواهند بود **و ان**
عن عبد الله بن عمر قال قال الله صبح اراد ان يخلق الله
فخلق الله من نور من اراد ان يخلق الله
فخلق الله من نور من اراد ان يخلق الله
 اهری و من اراد ان يخلق الله فخلق الله من نور من اراد ان يخلق الله
 الجنة بغیر حق فخلق الله من نور من اراد ان يخلق الله

الدنيا والاخرة

الدنيا والاخرة ترجمه حدیث و از راهم که سقند است از نور عین
 الخطیاب و با وجود نق و عدم اتفاق روایت نموده از حضرت
 زکریا علیه السلام که فرمود که خواهم بر تبه تو که خداست که این با هم است
 دارد اهریست مراد هر که خواهد بر سنگ از عذاب بر پا شود
 و است دارد اهریست مراد هر که خواهد بر تبه حق در لیل
 با هم و در شند از اهریست مراد هر که خواهد بر تبه حق خداوند تبارک و تعالی
 و است ندارد که حکم ایشان را که بر سور و زب و آخرت
 طبع و نفع با این ارباب صف مخفی نماید از این حکم شمر
 و صبح کامریت و نقد محبت اهریست سید المرسلین
 نیز سلطان و لذت است و سید و ن و عیالین و اولاد را بجا
 معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و مراد از ر و ر فطرت
 در چای که گوشت و زب و آخرت ممکن نیست دارند و میگویند که

و از مرآت سینه ایشان در کسبت بدون تردید و عصبانیت
 برشته محبت این شکر و صله کفایت نموده و همچنین
 از عذاب قبر و عقرب آخرت در کسب و رزق موافق غرض
 و شریک در سود و شفاعت و عون محبت این رسول الهی
 حال اهل عصیان بکند از جملة خیالات محال است پس زما که
 آنکه نوازده تن تعقیب دست پرستار آن عداوت با آنکه اظهار
 است در باز از نقد جن و ملاقات خطب جرم و عین عذاب
 ایست زرد و خود و بدست خود و آتش خن لای و نار نیران
 نه از روایت عن سعد ابن سبیب قال قال رسول الله
 اللهم اجعل له وزیرا من اهل الشیعة و وزیرا من اهل الارض
 فاجعل الله تعالى انی قد جعلت وزیرا من اهل الشیعة و وزیرا
 و وزیرا من اهل الارض عن ابن اسطالب علیه السلام زعمت

و از مرآت سینه ایشان

نیز و هم آنکه روایت از سعد ابن سبیب که گفت و در حدیث
 بار خدا بگردان نیز معترف بر بار من وزیران اهل ایمان
 و وزیران اهل دنیا پس در هر روز که الله تعالی او را شکر کنیم
 بتحقیق که گردانیدم وزیران از اهل ایمان و وزیران
 از اهل زمین مع ابن اسطالب را بر سبب از حقیقت
 و معنی آثار اهل طریقت ظاهر است و این چند جمله
 عرض رسول الله در هنگام دعا کردن در طلبه وزیران اهل
 زمین بر سر ایشانست بمقصود بوده تا در وقت عرض
 و عابر و صدم عموم منبر بر این نحو بود بنحی که این را ظهور
 اتفاق علم داده است بخت خاص باطن و خصیص و کمال
 بر اعمت و علم واجب الوجود و جلاله بر او در حق بی کمال
 عدم استحقاق احد از جنس بشر بر این منصب و اولاد

بعد المکان غیر آن و آن دالاری علیه صلوات و آنجه ششم
 بر آن طریقی که در باب فساد و آنست شریعت
 و جهت بر آن لغات و اصحاب غنای چهارم مراعات که
 لیس با وجود غایت تقرب و فرار از بارگاه کثرت
 بهم نسبت اطمینان و اعتماد که در نتیجه زینت طاعت
 حضرت عزت قدر جلالت نسبت به کثرت و عدم نقصان
 در نزد واجب الوجود بدین مرتبه عینیت بر بارگاه منظر بر سر
 منقصد که محبت آن بود در دعا و دعا تحصیل نماید
 آنکه نه ندیم بارگاه قرب و اغراض و شوق نور نبوت و غایت
 میسر کنیم مع نسبت و عینیت بهم دعا کرد و اجتهاد ازین
 این ایچ ایدون امر است در از سر و از سر و از سر
 کنی نشسته نشسته اند از کثرت این مقدار شد و آنقدر

عرض است از این دعا تعین است و کثرت تعین از جمله این
 بدعا بدو و کثرت حکم و صلاح حق و دعا تحصیل نموده درین
 تقدیر از تعین اینج در کمال مرتبه است و عرش بر سرین است
 و فرج یافت و نور که آن چه درین حد است و درین حد
 این انحصار بر شرف و مغرب یافت **درین حد**
أَلَوْ سَعِدُ الْحَدِيثُ أَنَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي قَسْرَةَ
قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَمَامَةَ قَالَ
عَلَيْنَا النَّبِيُّ ذَاتَ يَوْمٍ مَشْرِقَ كَدَاخِ الْقَمَرِ فَقَامَ
عَدُوُّنَا بَنُو إِسْرَافِيلَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذَا
الْمَشْرِيقُ فَقَالَ بَشَارَةٌ أَنَّنِي مِّنْ رَبِّي فَخَرَنِي وَبَنِي
وَأَبْنِي وَأَنَّ اللَّهَ تَزَجَّ عَلَيْنَا بِفَاطِمَةَ وَاحِدَةٍ مِّنْ
خَازِنِ الْجَنَانِ فَهَبْنِ شَجَرَةَ طُوبَىٍّ تَحْمِلُ رِزْقًا
 بعد و کثرت اهل بیتی و انشاء مرئوسات مالا

طيس انرور داشته در مقام عداوت باين باشد
 ظاهر است از فضيل حجت و شمول مغفرت الهی
 و در رد بول با عذاب الیم باز حرم میوم خواهند کرد
ان من عن ايو ب اجبت في قال كنت الطوف
سقبني الطواف اني ابرك فقال لي الا ابرك
سرفخ فقلت له فقال كنت واقفا بين برنهي
في المسجد المدينه وهو فاعده في الروضه فقال لي ارفع دبر
بع اين ابط لب فنهست فاداع و فاطمة عليه السلام فقلت
له ان ابرك عرك محي و ع عليه السلام فقال انك لم يا ع
سليم ع جبري فقال انهم عليك يا جبري فزد عديري
فقال ابري فامرني بقول ان الله تعالى بقا عليك السلام
 وبقول طوب لك ولسيتك وحبك والبري لمغفرتك

اذ كان يوم القيمة

اذ كان يوم القيمة و من رجع بطن العرش ابن محمد و ع
 فيرجع كما السماء و من رجع قال من بدر الله فيقول النبي
 عليا اخلص و هذا العاص اعط من راعي محمد وسعد و لا يعي
 احد من ضعيفه و يا مريم ان جاسوسك باليه او بهام الى الجنة
 رفته حديث با تروهم انك ابو نعم فظروني صمد الله
 و درين قب خلف داشته لغرض از ايو ب سخن زار گفته
 طواف ميگردم سرفخ در ان طواف سرفخ ملك
 انه كفت نعم يا مريم و در رت دهم ترا بخبريك ناله
 تو را بخبريك نعم او را در ميمو اسم خمره مديان
 ناله كفت نعم ايستاه بوم نرويك سرفخ
 مسجد مدينه و اخبرت در رفته شئت لو لغير من رجا
 و من روي كفت انساب و يا و روي عني ان رطاب

بعد از آن رفتم تا نگاه رسیدم بعبان ابراهیم طلب و قاطع زبانه
 علم حاصل کردم آنکه عرض کردم در باغی بنجر بود را منی این پس از آنکه
 من را دیدند گفتند که این گفتند که خدا را عرض شد که من کن بر جگر
 آنکه گفت عجب این ابراهیم است که در علم و حکمت با جگر من
 کرد و جگر من جواب سلام را آنکه بنجر فرمود باغ ابراهیم را
 و من که دیدم بنجر خدا را می توانم بر شانه و می گوید جوش حال
 نه و شیعیان و مجتهدان در دوا بر حال و شستن آن تو در روز
 قیمت در لیدند او هر چند از من عرض کرد که می بیند که
 پس جگر من را در آن حال آنکه با شستن تو دانه نماند پس گوید
 آنکه بنجر بنجر خود را با روغن را بر شانه عرض کرد بنده این را
 با و در آب نموده مجتهدان و شیعیان خود را در آب نهند و می
 از شستن آن خود را و بنجر را بر شانه خود می کنند

توفان این

موهکمان ایشان است بآن و بنجر در دوا می شود
 نه است بر لکبان طریح تحقیق و شستن حقیق و شستن
 روشن و منی است که این بنجر جمع حوض و بنجر است
 از آن بعد از آنکه در دوا است و بنجر بنجر حوض است
 است که در زهره مجتهدان و شیعیان عجب این ابراهیم را و شستن
 نیست که در بنجر نام تمام از من عرض کرد که تمام آن
 نام نام و نظر لطف و قدرت عجب است که بنجر که در
 در عین حوض و بنجر و طفت فیض نام است و بنجر
 انعام و انعام است که بنجر را است و اگر بنجر بنجر
 بنجر است که در بنجر و بنجر است که در بنجر
 از دوا را از آن بنجر نام است و الاض من کاس الکرام
 نصب شد بنجر که بنجر است و در قدرت را در بنجر

از این طبع است که حسین بر داشته در مقام عداوت و جهالت
 بر آمده باشند ازین لطف اندازان محروم و در حجم الیم شکرت
 و محذور و خواهی بود و الله اعلم عن انس بن مالک قال
رایت البرص فی العده و الداء النمام قال لے انس ما حملک
علی ان لا تدور فی محبت و من فرغ علی ابن ابی طالب علیه السلام
عمره ادرکک العقر و لا لا استغفر علی ابن ابی طالب
ما تممت راحته الجنة و لکن ما خبر فی بقعه عمرک ان علی
و ذریه و محبتهم ان يقول الاولون الی الجنة و هم حیران
اولیاء الله حمزة و جعفر و الحسن و الحسین و ابا عبد الله
الا لایحس بיום القیمه فی احبهم ترجمه حدیث شانزدهم
 آنکه روایت از انس بن مالک که گفت دیدم حضرت
 رسول خدا علیه السلام را در خواب که فرمود غم از انس بر این

منزه زاده او را در

جهت زاده او را کرد و آنرا راه شنید از من و حق علی ابن ابی طالب
 با آنکه یافتم ترا عقوبت الهی و این باشد طلب آمرزش عیسی علیه
 ابن ابی طالب علیه السلام از برادر تو محمد را شنید بر جنت را و گنج
 خبره در بقعه عمر خود تحقیق امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب و ذریه
 طایفه و کشتن و شیعیان و علی لکن او را خداوند بفرمود جعفر
 و حسن و حسین را تا علی ابن ابی طالب علیه السلام پس در کتب کبریت
 غم زده و ذریه است که در دوستی و دوستی علی ابن ابی طالب و ذریه
 او را عیدیم سلام بر کشتن عزت نبوت و پاک بودن آن شده عید
 غیر نبوتی صورت و صورتی از این حدیث صحیح و دو کلمه صحیح گفته
 اند آنکه اگر غم با عداوت سلطان انس بر سر طریقه محبت و
 ولا سر آن او را بر سر نبوت و طریقه نبوتی که قدم نهاد
 در شهرت و نبوت آن دل مطیع و اولاد اجداد هر یک

کلام الله فاطمة ارمی ق اعدا و سعادت و ناز و شادی
هم در درخت دار و شانه و غراف نفق و ناز و ناز
با و نحو الخط عظیم در خط غنیمت و غنیمت و غنیمت
ارمیان و نیکویش سلطان صاحب کرم و مقرب و مقدم
بارگاه قدم و اولو معصومین شان صلوات الله علیهم
امید بخیز و تطف در جرقه و نیکویش و نیکویش
همین فال بر سر این مالک غنیمت و نیکویش و نیکویش
عمر و نیکویش و نیکویش و نیکویش و نیکویش
افزون بر این نیکویش و نیکویش و نیکویش
و نیکویش و نیکویش و نیکویش و نیکویش
مقیم و نیکویش و نیکویش و نیکویش و نیکویش
ان بقول اولی و نیکویش و نیکویش و نیکویش و نیکویش

فرز دلکش

قرب و نیکویش و نیکویش و نیکویش و نیکویش
و نیکویش و نیکویش و نیکویش و نیکویش
اولیاء الله لا خوف ولا هم بحزن و نیکویش و نیکویش
عمر و نیکویش و نیکویش و نیکویش و نیکویش
و نیکویش و نیکویش و نیکویش و نیکویش
الله یغفر عی فی مدینه مدینه و نیکویش و نیکویش
نقد و نیکویش و نیکویش و نیکویش و نیکویش
ال نیکویش و نیکویش و نیکویش و نیکویش
جا و نیکویش و نیکویش و نیکویش و نیکویش
حدیث و نیکویش و نیکویش و نیکویش و نیکویش
عبد الله و نیکویش و نیکویش و نیکویش و نیکویش
و نیکویش و نیکویش و نیکویش و نیکویش

روزی اول و دو قیام اول و در جمیع عبادات و تسبیحات کند و دعای
 اول و آگاه باشد هر که صفت و احوال و غیره از او را از فضل
 بعد و در کمال در بدن او است شکر و در شکر آگاه باشد هر که
 صفت دارد ال محمد پس تحقیق این نحو از حجاب چنان
 در میان و صراط آگاه باشد هر که غیر در بر خیزد ال محمد پس
 فاضل در برکت نام او را در شکر نام بسیار و در شکر آگاه باشد
 هر که در شکر دارد ال محمد پس در روز قیامت اول و بر
 و جهر و زبانه شکر می بیند هر چه در شکر است و در شکر است
 نیز این شخص نام امید است از رحمت خدا این عباد را
 عبادت ال محمد عیدم نام را نظم ملک شکر است و شکر
 طریق ارادت محض و غیر این بود و عقیقه بر این است حکایت و
 نصیحت احادیث و سوره شکر مدار و در قیامت سوره شکر

الحمد لله رب العالمین

بعد از معرفت از حید و نبوت بر محبت و عبادت سعاد
 مبین و اولاد معصومین و صلوات عیدم جمع است پس این
 بر این عبادت مندرج معجمه آگاهی باع عبادت
 آن عبادت کائنات از این و در کمال نام عبادت
 بدین قسم منظور نظر نماید و در احوال و شکر و در شکر
 خواهد بود و بسیار از این برای شکر است و شکر است
 زنت نه باشد چنانکه لعین ابواب عقیق بر وجه
 احوال و شکر خواهد کرد و ملک غضب الهی عباد و در شکر
 معجمه جوده شکر رقم محرم خواهد شد و در شکر و در شکر
 نظر را باب شکر و صورت حال می نمایان و در شکر
 لغت ادب معصومین ظاهر و در شکر و در شکر
 معصومین شکر شکر جمع الی الله است بر هر چه باشد

و پیش از این سوره در رابطه بر حضا بعد از نشستن نیکو از آن
 آیه در تکیه از آن آیه چنانچه میگوید آیه را در تکیه
و کتب العزیز عن ابی البریه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
حضرته الان مع بعد عن ابی اسباط لب علیه السلام و قد طمعه
و الحسن بن علی قال غیره ان بعد از ترجمه حدیث هشتم آمده است
 از ابی البریه معمر بن جریج گفت که در حدیث اصحاب علیه و آله در بهترین
 بعد از من علی بن اسباط لب و طمعه و حسن و حسین پس اگر کسی غایب شود
 بخیر بر او بار لعنت خدا است بر طمعه و حسن و حسین و اگر کسی غایب
 شد حسن و عقیله بر این حکم حکم شده است که بعد از حضرت علی بن ابی طالب
 و قائم است پس صلوات الله و سلامه علیه و آله و جمیع از حضرت عباس
 از جوتهایشان رزق گرامت و قرب با شریعت سلطان او
 از الله و سوره هدیه سلام و حضرت فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین

علی بن ابی طالب

عظیم تر از صلوات مع رب السموات و حضرت سید محمد ۴۲
 بنار تکیه و در باب غایب از آن آیه چنانچه
 افتقار به بنی نصوص بعد از حکم میفرمود و در تکیه چنان میفرمود و در تکیه
 و در آن تکیه پس اگر کسی در تکیه حکم و نص در باب غایب
 در این تکیه که در تکیه غایب حقیق و محضت و الا در تکیه
 نشسته در مقام از طمعه و حسن و حسین پس اگر کسی غایب شود
 علی گفت و از آن اسباط بر محبت نزد آن فرموده است که
 افتقار به سلام در محض کبریا و الله و عزاف میفرمود و عقد
 در عین اسلام و حسن افتقار به بنی نصوص علیه و آله و در تکیه
الا من روایت عن ابی اسباط لب علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
با اسراج بعثت ترجمه بعد از تکیه و انچه تحت آن باب
 علی بن اسباط لب علیه السلام فقال لبای اسراج بعثت ترجمه

من بعد الله عليه السلام وادعاه من تحت مصطفي بن عبد الله
 با قدم او استقام انحضرت والا تبت من غير استسكان **الله**
روى في الدعاء من عن ابى معاوية قال قال الامام
يا ابا معاوية الا حدثك حديثا لا تحت وعده من تحت قد نك
قال حدثك ابو داود ولم يسمعه احد غير عن عبد الله بن عمر قال لم
يسمع غير احد من قال قال رسول الله صلى الله عليه واله ولم يسمعه من
احد غير قال لا عرجير يا محمد تقع حير البس فرج الى نقه كور عرجير
 كنت نكته ثم الله روايت از ابى معاوية را كفت مع غاش
 را كفت ابراهيم معاوية اگاه باش خبر دهم ترا بكمه شمر رج نهى
 بران پس خبر را نكتم به نهايت نكتم كفت خبر دهم ابراهيم
 و نشيد از او احد غير از من داود است غموار عبد الله بن عمر بن
 الخطاب عليه لعنة واللعاب داود را كفت را نشيدم اربعه الله

بر فرزانه هفت

كسر غير از من كفت را خدا صلى الله عليه واله بنكش نشيد
 از را خدا بنكش را غير از من را كفت را موهو كفت خبر دهم
 معن در يا محمد مع ابن اسطالب به بنين همه بنوا دهم است را
 ابا كند انكمن را لا تحقق كافرت برابر باب محبت ولا
 صورت اين معن را عن وضوح و جعل است در سطر و لا
 امكان عليه التمهيد استقام را الله است دعا لم السر والنجاة
 از حقيقت حال و كمال احوال او اگاه دانسته از معجزات
 و كمالات بر او بيان فرمايد و در از هر شدة او و ظهور
 از ان بحر را حريت حضرت فرست و را و لا تحت را خبر
 خراز علم و را را خود خفته و سر تحت صلى الله عليه واله و را را بر
 نهايت و محبت و سده ملت و اخوت را نكته و كمال معجزات
 از بر اسباب بعد از خاتم انبيا خبر دهم شش و در بر به حال

یوم نقال رایت فی المنام عمر حمزة وابی عمر معمر ابی جاسین
ابو یحییٰ صلیح عم یحییٰ دهمی بالکمان منہ فنی نین ان تکلم طبعاً
کذا منہ نعت لہا اور جہنجا انصرا لا اعمال فی الاحمرہ فقال
انصراوات جب علی اس طاب وحقا و الصرا ترجمہ حدیث
پہنت دلتیم مر دیکت از کمرہ بنی خدبہ اور دیکت نفع
از ابی ہریرہ او گفت یوسف عذرت یوسف خدا امرو در جوی صید
روز سارک بجانب صحاب مراد و پسر مسعود و ابی اسرار
خدا یوسف یحییٰ رزور اکسرت صبح کرد و حال اکبر مکر
و در خواب دیدم عم خود حمزہ و پسر عم خود معمر طیار بودہ ہر نشسته
بودند و پیش دست ہر ہر یحییٰ از بار خست شد و دایمیکہ
میخوردند ایشان ہر ہر از آن سرہ دشت شد پیش در کسرت
و کرد یہ آن میوہ شد پسید بنجر تریس خوردند ہر ہر از آن

لم اذن لکم فی ان لا

معدان شتم مر اسان لا و جہنجا را بنسید ہنر بنج ہم دور اسرار
گفتند نماز جب علی اس طاب و دہنہاں و لون صدقہ طیار
حنات و صاحبان خیرات از جہنم بہت گشت و صرا
ہر چند در دین از جہنم حنات و ضرورت گشت تا عبت ابی اسرار
عدہ ہستم اثرن و اکہم ضرورت گشت حنات و ضرورت عدہ قول
خیرات و برائت گشت و عبت ابی اسرار و عبت ابی اسرار
منقبہ گشت و ہر ہر ضرورت بقہ عبت مر از کسرت
از روز خست شتر غنہ و مروج ہر جہات چنان مر از لہو و املات
نرم گشت و در سید ہر ہر عبت ابی اسرار و اکنت انہ
و غیر فرم علی ابی ہر عبت ابی اسرار قال گشت ابی اسرار و الہ
یاسنا عمار اسر عبت یحییٰ عبت یحییٰ عبت یحییٰ عبت یحییٰ عبت یحییٰ
نعمتہ فقال ابی اسرار و الہ اندرون با قالت انہ

در آن روز اعیان صاحب این امر در وصی علی ابن ابیطالب علیه السلام فرمودند
 انصر صلی الله علیه و آله ایضا فرموده است بهشت و بهشت و بهشت و بهشت و بهشت
 از به بکر عبد الله بن عباس که گفت بگویم حضرت سید المرسلین علیه السلام
 در بستان عامر بن سنان در حق سنان است و این را که ما گفته ایم فاک
 اینج در حق سنان است و این را که ما گفته ایم فاک
 و بهشت و بهشت و بهشت و بهشت و بهشت و بهشت و بهشت و بهشت
 ایامی اند که بهشت است این است و این را که ما گفته ایم فاک
 خدا و انانیت فرموده ایضا فرموده است بهشت و بهشت و بهشت و بهشت
 یعنی این که بهشت است و این را که ما گفته ایم فاک
 و بهشت و بهشت و بهشت و بهشت و بهشت و بهشت و بهشت و بهشت
فرموده است و این را که ما گفته ایم فاک
 علیه السلام و این را که ما گفته ایم فاک

این را که ما گفته ایم فاک

این را که ما گفته ایم فاک و این را که ما گفته ایم فاک
 بگویند این را که ما گفته ایم فاک و این را که ما گفته ایم فاک
 از به بکر عبد الله بن عباس که گفت بگویم حضرت سید المرسلین علیه السلام
 در بستان عامر بن سنان در حق سنان است و این را که ما گفته ایم فاک
 اینج در حق سنان است و این را که ما گفته ایم فاک
 و بهشت و بهشت و بهشت و بهشت و بهشت و بهشت و بهشت و بهشت
 ایامی اند که بهشت است این است و این را که ما گفته ایم فاک
 خدا و انانیت فرموده ایضا فرموده است بهشت و بهشت و بهشت و بهشت
 یعنی این که بهشت است و این را که ما گفته ایم فاک
 و بهشت و بهشت و بهشت و بهشت و بهشت و بهشت و بهشت و بهشت
فرموده است و این را که ما گفته ایم فاک
 علیه السلام و این را که ما گفته ایم فاک

برتر از این مرد و به غیر از ویست از این امر این مالک که گفت
 از گوشت بود از صبح الی بعد از ظهر هرگاه قائم شود گفت نه کرده
 میشود از روز حضرت امیر المومنین علیه السلام از سر تکبیر
 بهشت نام آنکه صدق یعنی راست بگویند و بگویند
 برابر اشجار و مال آنقدر نیست که بگویند یا دال بر ولایت کنند
 خلق بگویند انما حق برتر استیم یا عابد یعنی غیرت کنند و
 حقیقت کجاست حجاج طایفه و باطن چهارم یا برتر
 عباد طریق است یا درستی برنج یا مهر یعنی راست بگویند
 و مقصود حقیقت ششم یا برتر از حجاج و حق طبرستان یا مقصود
 یا حق یا عابد یعنی برتر یا غنی یا اجتماع صفات قدسیه
 و مقصود کمالات است یا برتر یا برتر از اینان و مقصود
 آن که برتر و مقصود از این است بهشت نام برتر از این است

البته از گوشت و گوشت

در گوشت و گوشت از گوشت و گوشت از گوشت و گوشت
 طریق بوقی و گوشت است و گوشت از گوشت و گوشت
 بهشت است امیر المومنین علیه السلام از سر تکبیر
 حجت را صلوات علیهم و اولاد ابوب نعیم بر روز خاص و عوام
 از عیال و اقوام و اولاد از این مختصر است تقدیم است
 اهل بیت چه اند و چه از هر چه عبادت و عبادت و عبادت
 ضربه و حربه و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت
 درجه و مقصود کلام و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت
 لولا ان هذا لانه **و الله اعلم** تقدیر عیال و عبادت
 و ضرر عیال است عبادت عیال و عبادت عیال و عبادت عیال
 از هر چه عیال و عبادت عیال و عبادت عیال و عبادت عیال
 فقال یا منیه ان افعل فی انقد شجعت و الله اعلم

ح

نظر اطرالع علی این طب لب عباده ترجمه حدیث سر سیم است
 در مردم مذکور است آنکه روایت کرده از عاتقه زلف و فخر
 امیر المومنین علی این طب لب عدم اسلام بر ابو بکر در مرض فخر
 آنکه تبارح بخس او و در آن مرض پس نظر میکرد مردم بر لب و عاتقه
 این طب لب و بعد از چشم دراز در مبارک آنحضرت بی نبی
 پس در مریون فتنه علی این طب لب عدم اسلام تقسم فرمود
 دیدم ترا در نظر میکرد یکی بن علی این طب لب عدم اسلام و
 میکرد چشم تو از دور مبارک او یکایک دیگر گفت در او فری
 مردم این کار را میکردند تحقیق شنید از زید بن خدا صاع از عدم و آنکه
 میفرمود نظر کردن بر لب علی این طب لب عبادت است بر این
 بصیرت و نظر محبوب بخوابد و این معنی را بصیرت و عفو است
 این معنی را صاع از عس حماقت و در غایت زید بن مظهر حاکم

در کتب حدیثیه نقل شده

در حدیث از زید بن خدا صاع از عدم و آنکه در حدیث است که محبت
 در لغت در اثر زید بن خدا صاع از عدم و آنکه در حدیث است که محبت
 لب عباده الا انی مظهر است حق است و دلالت بر ملک است
 چون زید بن خدا صاع از عدم و آنکه در حدیث است که محبت
 نوع می گفت حضرت حق و حاکم علی المطلق در حق و حاکم و حاکم
در کتب اربع و ششم نقل عن زید بن خدا صاع از عدم و آنکه
 صاع از عدم و آنکه در کتب حدیثیه نقل شده است که این طب لب
 در حدیث از زید بن خدا صاع از عدم و آنکه در حدیث است که محبت
 در حدیث از زید بن خدا صاع از عدم و آنکه در حدیث است که محبت
 در حدیث از زید بن خدا صاع از عدم و آنکه در حدیث است که محبت
 در حدیث از زید بن خدا صاع از عدم و آنکه در حدیث است که محبت
 در حدیث از زید بن خدا صاع از عدم و آنکه در حدیث است که محبت

قد صر اولی فی الحجة لفرج ب ترجمه حدیث ترجمه اولی حدیث
 از ابی زر عقیق در ضمن آن حدیث گفت نظر کرد و در حدیث
 الیه علیه السلام ببی ابی ایمر المؤمنین پس گفت ایمن بهتر است
 او پس و آخرین است از اهل آسمانها و زمینها این روزگار
 در آنست که باین است و در روز او مسیحات و منقذ است
 این کاران است و در روزی که در مشرق است باید مع الیه علیه السلام
 نورانی از ناطقه بر پشت تحقیق در روشن شود و صفت است
 از روشن آن ناطقه دوزخ بفرشته حضرت با صرع و صرع
 آن ناطق را از راه و با قوت پس ملائکه گویند و این معنی نظر
 و تعبیر آن گویند این معنی است پس منادند آنست از دوزخ
 و این معنی این است و این معنی حدیث است این معنی
 پس است پس باشد بر قطعه زمین بنده از خرم پس

اولی و اولی

پس اولی و اولی و اولی و اولی و اولی و اولی و اولی و اولی
 کس در این روزگار است و در این روزگار است و در این روزگار است
 خوار به اولی و اولی و اولی و اولی و اولی و اولی و اولی و اولی
 این است است بطرف عجم خدایند که بگویم آنست هر انقدر که
و الله اعلم تقدیر شده و در حدیث است قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم لواء الغیض اقدم و آخره ادر و الحی
 حیات و الاخرین است لم یحضر فیها من علی اس سبط علیه السلام
 و السلام ترجمه حدیث جمیع است و در نزول است بر این تقدیر شده
 از این حدیث است گفت و در حدیث است علیه السلام و اولی و اولی
 و تحقیق بینا همه فتموها باشند و جمع دریا است هر یک از این حدیث
 کنند و جمیع از لوانس لوانس باشند که در این حدیث است
 فضا بر علی اس سبط لب ابر عارف اکاه و عالم بحقیق

امر در این حضرت اله به شتاب این معرکه کائنات در وسط است
 و امر و هوید است و آن والا ملک را از نقص تمام و تو جهات
 حضرت پایش هر انصاف بصفت الهی است که می توانست
 بهو خنجه در بعضی خطب من صدق میان خوا و فرموده نشاید
 این دعوت عزم علم بخیر است که جمع است که در و معلوم است
 و لاحق است بر اسرار خداوند حق که حضرت کریم در این کلام
 مرگد ستوده و آن آیه ام و کتاب الهی با مع علم لغیر تحقق و علی این
 است که بعد از تمام در قرآن نشود ما را به شمر بعد علم است که
 رکن صلی الله علیه و آله بمفاجانه بدین علم و علی با بهر و جنبه این
 نشود و آن بخیر خراسان اسرار خود در خطبه بسیار حسن است
 و اما الله علیه و آله صفات الغیب لا یعلم با بعد محمد صلی الله علیه و آله
 غیر از این بکاشنی علم لغیر از انکه هم نشود است که بعد از خراسان
 غیبی که علم الهی بخیر

غیبی که علم الهی بخیر از انکه هم نشود است که بعد از خراسان
 بهر چه در این کتاب است که بعد از این بدین بسیار و میان افزوده و نا
 الله عز وجل کتاب ما کان و یا یکنون لغیر از انکه هم نشود است که
 کتاب آنچه در این برده و آنچه ما به خیر بود و در بعضی کلام بود
 در اسطون او این و مجمع صفات علم بسیار الو العزم است که
 فرموده از دوران نظر الی ادم فی عیبه و الی نوح علی نقابه و الی
 ابراهیم فی حجه و الی موسی فی نبوة و الی عیسی فی عذبه و فیض الی علی
 است که بعد از تمام لغیر از انکه هم نشود است که بعد از خراسان
 در و در نوح بخیر و در نوح و در و در نوح و در و در نوح
 و در و در نوح و در و در نوح و در و در نوح و در و در نوح
 پس با بهر نکرند بهر مع این است که بعد از تمام کلام است که
 مجمع لغیر صفات کلامه هر یک از این بسیار در ارام عید و علم



چون از انصاف نسبت بدان که عرفان از طرف با کلام داشته نه
انظر جامع مع این را به نام و کلام داشته و در بیان از آن علم
مذرت و این را از داشته و در بعضی از حالات قدسیه صمیمی
یافته در سیاه عسف در حالیکه استعداده استقامت تمام دفع
برود چنانچه انعام از مطلق بدن صدق خوبان فرموده اند
یوسف الصدیق فی البر و محبه و ناه صاحب موم و خضر و محمد با نسر
مونس و همدم یوسف صدیق در چاه و پروان آورنده و از اینجه
هم محبت موم و خضر و نعیم دهند و این در بعضی روای
از مسلم باشد و مقصد از این که گفت چون موم و خضر و نعیم
و عبیه الحبه و استعم از غایت خضر نیز مفارقت نموبار و لو حلو در
پایان عجیب حالات و غرائب است هات غله فرموده و عجیب
بعد از قدر آن طغی و غرق گشت و نجات از آن بود و خضر در

در بیان هم موم و خضر و نعیم است هات غله فرموده و عجیب
مستقر بر داشت و در شرق ریخت و قطره دیگر بر داشت و یک
مغرب ریخت و قطره دیگر بر داشت و یک آسمان انداخت
و قطره بر داشت و در روای ریخت و بعد از آن پروان آورده از نظر
در بحیر و محبت از این امر فروماندیم که ناکاه فرشته از عالم بالا
گشت و مرا از این سر خضر اکابر روایت گفت چون از نعیم موم خضر
عجب حاصل گشت و در خاطر خود معنی که را نبیند حضرت علام العبد
عبد جلال بصورت خودت همه موم و نعیم بدین معنی موم و خضر و نعیم
و نایان از این سر خضر عالم تا نینها نشان و نایان قدرت
انچه از آن آسمان در بین و شرق و مغرب و در روای و عملیه است
و جمیع موجودات را آفریده و جنب علم و صبر و غیر آن را
بنیم که نسبت به قطره بدر روای ایضا در بعضی روایات و اخذ

مشهور قدرت محبت آنحضرت و اولاد و ذریع آن من ان علیهم
 و مرتبه نجاش و دیگر احسان و سرشت شیعیان اینان علوم و احوال و
 مشهور فیض نیز بر ابواب اولاد ابواب است لباب انوار
 و ملاح انوار و شرف و پیش هر سکر و در جنت و محبت آن سلطان
 مشهور ولایت و اولاد و ذریع آن حضرت و علم و کمال و محبت
 و مرتبه و محبت و قبول و در بوده اخلاص و وفای و در دیده
 و در شرف و بود و طلب را بود و در مطلوب و کعبه مقصود و دیده
 و قضیه از اعدای ایشان و افتقار و طرق تقوی و در آن سلسله
 و در نعم نعم جانشین و عداوت با شیعیان محرم و محبت
 آن ذیشان مانند محبت با دشمنان ایشان بود و اسطالم الیم نیز
 میگرد و ان لا یقین عندکم خات الغیم فجمع المصلحین و الاصلحین
 و کلام گفت و تمکون و در حدیث منصوص است و شیعیان را و جلد

استغفار محبت

استغفار محبت با زبانه نیت و دفاع از میراث شیعیان و علم
 و قتال و طاعت مخصوص بر آن و محرم از رفسه و صفوان
 پس بر این قند و است ایشان بر آن از حال عرفان است بلکه
 عار و راز است ایماں لا یستدر اصحاب النار و اصحاب الجنة
 اصحاب الجنة هم القادرون و هر که نود محبت آنحضرت را و در
 انداز و ظلمت جبرایم و ذنوب و دیر با بعلب محبت و در چنانچه
 حضرت رسد این صلوات از عبود و الامه و صوم و من فرمود
 حب عی یکم الذنوب کما یکم الذنوب و اعطای غیر محبت و علم
 و طلب میخورد و حکومت و در آنکه با ان لا یقین عندکم خات الغیم
 میگرد و ان لا یقین عندکم خات الغیم فجمع المصلحین و الاصلحین
 و کلام گفت و تمکون و در حدیث منصوص است و شیعیان را و جلد

و اتفاق کردند بر آنکه از او بفرستند و در آن وقت که این خط را به پادشاه
 ابنته بنام فرید خدیجه پادشاه فرستادند بسم الله الرحمن الرحیم
 بسیار عظمی در این خط را به پادشاه پادشاه پادشاه
 با شمس و حضرت و حضرت و حضرت و حضرت و حضرت و حضرت
 تو شکر میگویم که این خط را به پادشاه پادشاه پادشاه
 ابنته بنام فرید خدیجه پادشاه فرستادند بسم الله الرحمن الرحیم
 شکر میگویم که این خط را به پادشاه پادشاه پادشاه
 که از این خط را به پادشاه پادشاه پادشاه
 بر سید الشهدا و بر سید الشهدا و بر سید الشهدا
 نطق است و حضرت و حضرت و حضرت و حضرت و حضرت و حضرت
 عمو که فرموده این پنج نام بود آدم ارجاب مقدس الله تعالی
 و از او سید محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد

دلی دلی دلی

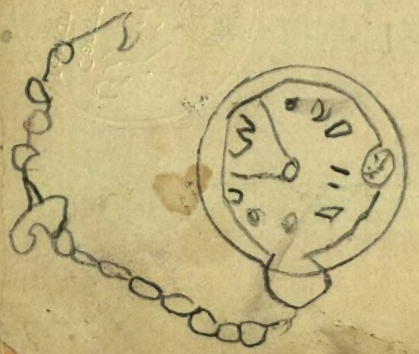
و حسن و حسن و حسن و حسن و حسن و حسن و حسن و حسن و حسن و حسن
 بر این خط را به پادشاه پادشاه پادشاه
 شکر میگویم که این خط را به پادشاه پادشاه پادشاه
 که از این خط را به پادشاه پادشاه پادشاه
 بر سید الشهدا و بر سید الشهدا و بر سید الشهدا
 نطق است و حضرت و حضرت و حضرت و حضرت و حضرت و حضرت
 عمو که فرموده این پنج نام بود آدم ارجاب مقدس الله تعالی
 و از او سید محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد

فصلا و صفات عظیمه شمرده نموده اند آنها را به حساب
 شریک پس هر که ذکر کند فضل از فضل دیگر در راه تسبیح و تحمید
 بآن فضیلت پادشاه زنده است و جمیع کنایان و برادران که بزرگوارند
 از فضل و معنی این مطالب با همه فرشتگان طلب امرش میکنند
 اولا که تا برادر و در این غیبت و آن ملائکه و طلب امرش میکنند
 با هر که رفته باشد و هر که گوش نهد به فضیلت از فضل دیگر
 و شکر کند از او خوانده شود پادشاه زنده است و جمیع کنایان
 و انفس در راه ذکرش و حمد کرده باشند و هر که نظر کند به فضیلت
 از فضل دیگر امرش پادشاه زنده است و جمیع کنایان و انفس
 و ارواح و چشم و همه غیبت باشند و در آن حضرت لام جعفر
 صادق فرموده که نظر کردن بجانب این مطالب عبادت است
 و چه میکنند خدا را با این هیچ بنده را که بزرگوارند و امرش

و مکرر از اعدا او

و پادشاه از اعدا او و آنچه که مع ولایت و البرکت مع اعدا او
 فرود از خطاب با شکر بخند از جهت واد و تبر بخند
 جبر و چشم و گوش حاصل کردیم از لغت و شکر و فضل بخند
 اللهم احمد خاتم الامور و خیر الامور و اله
 الامور و رب فی السما و الارض
 انما برحمتک یا ارحم الراحمین
 در یوم شنبه بیست و ششم صفر الی روز تحریر کردیم امید
 امرش از که امرش و اولاد و معصومین آن بزرگوار
 صوابه عید جمیع داریم و لا اله الا الله صاحب سلطان و
 برادر و الامیر کرکانه

افضلیه



کتابخانه مرکزی دانشگاه
۱۳۲۸

Handwritten Persian calligraphy in various styles, including Nasta'liq and Shikasta. The text is partially obscured by three rectangular pieces of aged tape. The calligraphy includes several large, expressive strokes and smaller, more delicate script.

Handwritten Persian text, possibly a signature or a short phrase, located below the central piece of tape.